

هر کسی از ظن خود شد یار من

دکتر مهدی نوریان
دانشیار دانشگاه اصفهان

چکیده:

بر مثنوی مولانا از زمان‌های گذشته تا امروز شروح و تفاسیر گوناگونی نوشته شده است و شارحان هر کدام به مذاق خود توجیهاتی برای حل دشواری‌های آن آورده‌اند. در این مقاله با ذکر نمونه، در بارهٔ اختلاف نظر شارحان بحث شده و نتیجه گرفته شده است که برای گشودن پیچیدگی‌های اشعار مولانا باید پیوستگی مطالب را همواره در نظر داشت و کلید گشایش هر مشکلی را در درجهٔ اول باید در خود مثنوی جستجو کرد.

کلیدواژه‌ها: شروح مثنوی، مستمعان مولانا، کسوف، کژروی خورشید، ادب، عزازیل.

مقدمه

مثنوی مولانا از درخشان‌ترین جلوه‌گاه‌های اندیشه بشری و بزرگ‌ترین دایره‌المعارف عرفانی به زبان فارسی است. عظمت این کتاب و عمق و گستردگی رموز و اشارات آن باعث شده است تا از همان آغاز سروده شدن، نیاز به شرح و تفسیر آن پدید آید، چنان که به نوشته استاد فروزانفر خود «مولانا و سلطان ولد بعضی از ابیات مثنوی را شرح کرده‌اند»^۱ و چهل و هشت سال پس از وفات مولانا، شخصی به نام احمد رومی که با سلطان ولد و عارف چلبی، نواده مولانا معاصر بوده است، کتابی در هشتاد فصل تألیف کرده و در آن ابیاتی از مثنوی را با استناد به آیات و احادیث شرح و تفسیر کرده است.^۲

شروع مثنوی

در سده‌های نزدیک به زمان مولانا، مشاهیر و بزرگانی چون شیخ صفی‌الدین اردبیلی، علاءالدوله سمنانی، عبدالرحمن جامی و دیگران به شرح بعضی ابیات و ابواب و فصول مثنوی پرداخته‌اند و از قرن نهم به بعد نام‌آورانی چون ملاحسین واعظ کاشفی، عبداللطیف عباسی، کمال‌الدین حسین خوارزمی و نظایر آنان، هر یک به نوعی در ایضاح و تبویب و تقریر مطالب مثنوی کوشیده‌اند و این کوشش‌ها تا روزگار ما ادامه یافته است و پس از این نیز همچنان ادامه خواهد داشت.

اشکال عمده کار اکثر شارحان قدیم آن است که خواسته‌اند مطالب و موضوعات مثنوی را با مکتب ابن عربی توجیه کنند و این کار به گفته دو مولوی‌شناس برجسته قرن ما یعنی رینولد نیکلسون^۳ و بدیع‌الزمان فروزانفر^۴،

آنان را از مقصود دور ساخته است. صاحب نظر دیگر این روزگار، شادروان استاد سید جلال الدین آشتیانی در این باره به روشنی می نویسد: «شارحان هر یک به مذاق خود شیوه‌ای را پیش گرفته‌اند و به بیان غوامض مثنوی پرداخته‌اند؛ از جمله برخی به سبب معاصر بودن مولانا جلال الدین با شیخ اکبر محی الدین ابن عربی و به گمان تأثر مولانا از تعلیمات وی، کوشیده‌اند تا غوامض مثنوی را بر پایه قواعد ابن عربی توضیح دهند... اما باید توجه داشت که کوچک‌ترین نشانه‌ای در دست نیست که صاحب عارف مثنوی از محضر ابن عربی یا آثار او استفاده کرده باشد.»^۵

مخاطبان مولانا

به نظر می‌رسد هنگام خواندن مثنوی و اندیشیدن در باره مطالب آن، همواره باید این پرسش را در نظر داشت که آیا مخاطبان مولانا در هنگام سرودن مثنوی چه کسانی بوده‌اند؟ آیا گروهی از علما و دانشمندان و اهل اصطلاح، یا به عبارت دیگر کسانی که به رموز و دقایق مسائل فلسفی و کلامی و عرفانی آگاهی داشته‌اند در اطراف مولانا جمع می‌شده‌اند و طرف خطاب او بوده‌اند؟ از خود مثنوی و از آن‌چه درباره سرگذشت مولانا و محیط زندگی او به دست ما رسیده است چنین چیزی بر نمی‌آید، بلکه آن‌چه به‌طور واضح و آشکار از مثنوی مستفاد می‌شود این است که مولانا بارها از کوتاهی فهم مستمعان خود شکوه کرده و برای جبران آن حکایاتی پی در پی آورده است تا مسائل دقیق و غامض عرفانی را در قالب آن حکایات، به صورت محسوس و ملموس درآورد تا مخاطبان بتوانند آن‌ها را در ذهن خود مجسم

کنند و ارتباطی درست با آن برقرار سازند. نظیر این ابیات را در شکوه از مستمعان در سراسر مثنوی می‌توان دید:

چون که جمع مستمع را خواب برد سنگ‌های آسیا را آب برد
رفتن این آب فوق آسیاست رفتش در آسیا بهر شماست^۶

مولانا درک حقایقی را که در قالب لفظ و بیان نمی‌گنجد به «نور باطن» و «دل اسپید همچون برف» شنوندگان خویش واگذار کرده است؛ شنوندگانی که برخی از آنان سواد خواندن و نوشتن هم نداشته‌اند و نزدیک‌ترین فرد آنان پس از شمس تبریزی به مولانا، صلاح‌الدین زرکوب، از همین گروه بوده است که حال و قال مولانا را بهتر از هر کسی درمی‌یافته است. نتیجه این‌که برای ورود به دنیای مثنوی، باید در همان حال و هوا قرار گرفت و با خواندن مداوم و دقت و تفکر در تمثیلات و حکایات مثنوی، دریچه‌ای به آن «باغ سبز بی‌متها» گشود.

پیوستگی ابیات و حکایات مثنوی

در ذهن بعضی از خوانندگان شعر فارسی، تصویری در طول سال‌ها پدید آمده است که هر بیت شعر برای خود معنی مستقلی دارد. ظاهراً خود کلمه بیت (= خانه) این تصور را تقویت می‌کند که هر بیت خانه‌ای در بسته‌ای است، جدا از خانه‌های دیگر، که باید در آن را گشود و به آن وارد شد. به احتمال بسیار این تصور از ابیات غزل‌های حافظ آغاز شده و به همه شعرهای دیگر تسری یافته است و سپس در سبک هندی به عنوان یک اصل مسلم پذیرفته شده و طبع همگان به آن عادت کرده است.

این تصور اگر- به فرض محال- درباره شعرهای شاعران دیگر هم درست باشد، در مثنوی مولانا که به شیوه تداعی آزاد و «جریان سیال خیال» سروده شده، به هیچ وجه صدق نمی‌کند. ابیات مثنوی چون حلقه‌های زنجیر چنان به هم پیوسته است که گسستن آن ممکن نیست.

بحث‌های فراوانی که در باره بیت معروف

عقل (نفس) اول راند بر عقل (نفس) دوم ماهی از سر گنده گردد نی ز دم

در طی قرن‌های متمادی در گرفته است برای همین است که خواسته‌اند این بیت را جدا از قبل و بعد آن توجیه کنند و به جایی هم نرسیده‌اند. این نکته در باره پیوستگی حکایات و بخش‌های مختلف مثنوی نیز کاملاً صادق است و شواهد متعددی می‌توان برای آن ذکر کرد.

اختلاف نظر شارحان

در این جا برای نمونه نظرهای متشکست و گوناگون شارحان قدیم و جدید را در باره دو بیت مثنوی- که از ابیات دشوار هم به شمار نمی‌روند- نقل می‌کنیم تا روشن شود در نظر نگرفتن همین اصل پیوستگی ابیات، چگونه آنان را از مقصود اصلی مولانا دور کرده است. آن دو بیت چنین است:

از ادب پرنور گشته است این فلک و از ادب معصوم و پاک آمد ملک

بد ز گستاخی کسوف آفتاب شد عزازیلی ز جرئت ردّ باب^۶

از بررسی شروح مختلف چنین برمی‌آید که همه آن‌ها بدون استثنا بیت دوم را جدا از بیت نخست در نظر گرفته‌اند، در حالی که این دو بیت به نوعی موقوف‌المعانی‌اند. برای اثبات این مطلب، ابتدا نظرهای گوناگون شارحان را

در باره معنی بیت دوم نقل می‌کنیم و سپس آن‌چه را در باره بیت اول نوشته‌اند و آن‌گاه پیوستگی دو بیت را نشان خواهیم داد. اختلاف شارحان در باره مصراع اول بیت دوم در این است که آیا چه کسی مرتکب گستاخی شده و باعث گرفتگی خورشید گردیده است.

نظر اول: معاصی خلق

شاه داعی‌الله شیرازی (متوفی ۸۷۰) نوشته است: «بعضی از گستاخی و اسائنات ادب به فعل مناهی، حضرت الهی آفتاب را منکسف می‌گرداند، تا باشد که به این آیت هایلله متنبه شوند و از معاصی باز آیند و به دعا و طاعت افزیند»^۸.

محمد رضا لاهوری در *مکاشفات رضوی* (تألیف در ۱۰۸۴) عین کلمات و عبارات شاه داعی شیرازی را آورده، می‌گوید: «...اگر چه این معنی در این مقام مناسب است اما با مصراع ثانی بیت موافقت ندارد» و پس از آن، نظر چهارم را که خواهیم آورد، ذکر کرده است.^۹

انقروی نیز در *فاتح الابیات*، دو وجه آورده که وجه اول آن همین گستاخی خلق است: «مراد از اسناد گستاخی به آفتاب، اسناد آن به مردم است؛ یعنی شثامت گستاخی مردم حتی به خورشید روشنایی بخش عالم سرایت کرده و حجاب نورش شده است. در نتیجه آفتاب چند ساعتی منکسف شده تا مردم توبه کنند و دست انابت برآرند، و این تنبیه الهی است»^{۱۰}.

در شرح *بحر العلوم* نیز معاصی خلق به عنوان یکی از وجوه، ذکر شده^{۱۱} و حاج ملاهادی سبزواری نیز در وجه دوم نظر خود، گستاخی خلق را بر پایه

حدیثی که آن را ذکر نکرده است، علت کسوف آفتاب دانسته که «حق تعالی به این امر هایل عصات را متنبه سازد که توبه و انابه کنند»^{۱۲}.

نظر دوم: گستاخی قمر

وجه اول نظر مرحوم سبزواری چنین است: «یعنی از گستاخی قمر بود که در قدام شمس ایستاد، چه، کسوف شمس به حیولت قمر است میان ابصار و شمس در وقت اجتماع هر دو در برج واحد»^{۱۳}.

استاد فروزانفر، این نظر سبزواری را بدون تأیید یا رد نقل کرده است^{۱۴}. عبدالباقی گلپینارلی هم بدون ذکر نامی از سبزواری، همین نظر را پذیرفته است، می‌گوید: «...این تاریکی به سبب گستاخی ماه و عدم رعایت ادب از جانب آن می‌تواند توجیه گردد»^{۱۵}.

نظر سوم: تکبر خورشید

وجه دوم نظر انقروی بدین گونه است: «این گستاخی در واقع به خورشید اسناد داده شده است، زیرا کانه خورشید در فلک چهارم به واسطه آن که متفرد قرار گرفته، مغرور و متکبر شده است. پس حق- تعالی- برای تنبیه و تعلیم آن کسانی که دچار غرور می‌شوند... نور خورشید را برای چند ساعت از قرصش زایل می‌کند تا آن عده که عقل دارند از بی‌ادبی و گستاخی توبه کنند و عجب و کبر را ترک کنند و متواضع و متخاشع باشند»^{۱۶}.

انقروی نظر دیگری نیز آورده: بعضی حکما و منجمین گرفتگی خورشید و ماه را دلیل مرگ یک شخص بزرگ دانسته‌اند، خود انقروی آن را مردود دانسته است.

نظر چهارم: از علائم قیامت

شادروان استاد فروزانفر می‌نویسد: «ظاهراً مصراع اول ناظر است بدان‌چه در باره علائم قیامت نقل کرده‌اند که مردم اکثر بدکار می‌شوند و خداوند نور ماه و آفتاب را می‌گیرد و آن‌ها سیه‌فام می‌گردند و از مغرب طلوع می‌کنند»^{۱۷}. به نظر می‌رسد که استاد همین وجه را بر نظر دوم (گستاخی قمر) که از سبزواری نقل کرده و نظر پنجم (کژروی خورشید) که از اکبر آبادی نقل کرده ترجیح داده است.

نظر پنجم: کژروی خورشید

درست‌ترین و دقیق‌ترین نظری که در این باره اظهار شده و با گفته خود مولانا در جاهای دیگر مثنوی تطبیق می‌کند، بر اساس تلقی قدما از علت گرفتگی خورشید است که تفصیل آن در کتاب *اسرار الغیوب*، به نقل عبداللطیف عباسی، بدین‌گونه آمده است: «...مقرر است که آفتاب در هر دوره‌ای که عبارت از سالی باشد از عقدتین رأس و ذنب یک مرتبه عبور می‌نماید و به سیر مقررری که دارد از حوالی جوزهرین می‌گذرد و هر گاه از سیر اکثری خود در سالی یا زیاده عدول کند و مرکز او محاذی یکی از دو عقده یا قریب به آن می‌شود، در خور آن کسوف کلی یا جزوی در حال مقارنت قمر در او می‌افتد و این گستاخی و کجروی اوست، چه اگر از جاده قدیم و طریق مستقیم که سیر اکثری او بود تجاوز نکردی کسوف واقع نشدی...»

سپس دو بیت از دفتر ششم مثنوی در همین موضوع نقل می‌کند که کلید گشایش این معماست:

آفتاب ار بر فلک کژ می‌جهد در سیه‌رویی کسوفش می‌دهد

کز ذنب پرهیز کن هین هوش‌دار تا نگریدی تو سیه‌رو دیگ‌وار^{۱۸}

ولی محمد اکبرآبادی هم در شرح خود خلاصه‌ای از همین مطالب را آورده و به دو بیت دفتر ششم نیز استناد کرده و استاد فروزانفر عین نوشته‌اش او را بدون تأیید یا تکذیب نقل کرده است.^{۱۹}

سرانجام نیکلسون با دقت و واقع‌بینی خود همین نظر اخیر را پذیرفته است. او می‌نویسد: «شاعر چنین می‌اندیشد که هرگاه خورشید جسارت ورزد به این‌که از مسیر معین خود انحراف یابد، کسوف وسیله‌تأدیبی است که خداوند بر او وارد می‌آورد تا او را منضبط سازد... گستاخی، بدان‌گونه که بعضی شارحان تصور می‌کنند، به بی‌حرمتی‌ها و سرپیچی‌های افراد تبهکار و شرور و گناهکار اشاره ندارد».^{۲۰}

نیکلسون نظر خود را بر اساس همان دو بیت دفتر ششم که پیش‌تر نقل شد، استوار می‌کند؛ یعنی درحقیقت معنی درست را از گفته‌اش خود مولانا به دست می‌آورد.

نگارنده این سطور، افزون بر آن دو بیت، بیت زیر را هم از مثنوی تأیید دیگری برای همین معنی می‌داند:

گندمی خورشید آدم را کسوف چون ذنب شعشاع بدری را خسوف^{۲۱}

پس بدون تردید، منظور مولانا، از «بد ز گستاخی کسوف آفتاب»، هیچ نیست جز این‌که خورشید از مسیر مستقیم همیشگی خود منحرف شده و سیاهی به بار آورده است.

ادب از کیست؟

وقتی معلوم شد کژروی خورشید همه جا را تاریک و سیاه می کند، این پرسش مطرح می شود که در مصراع اول «از ادب پرنور گشته است این فلک»، ادب چه کسی فلک را پر نور کرده است؟ برخی از شارحان پاسخ این پرسش را مسکوت نهاده اند و دیگران نیز ادب را به فلک نسبت داده اند.

شارحان قدیم مانند شاه داعی شیرازی در شرح مثنوی معنوی، محمدرضا لاهوری در مکاشفات رضوی، خواجه ایوب در اسرار الغیوب و غیرهم، زمین را نیز در موضوع شریک کرده، نوشته اند: ادب فلک و زمین حکایت از آن حال است در جواب باری تعالی که: «أئتیا طوعاً او کرهاً» فرمود: «قالتا آتینا طائعین.^{۲۲}»

و انقروی نوشته است: «یعنی از زمانی که فلک خلق شده دایم مدارش بر ادب بوده و پیوسته امر حق را اطاعت کرده است، همین امر سبب شده که حق- تعالی- آن را با مشاعل ستارگان و با نیرین شمس و قمر منور ساخته است.^{۲۳} ...»

شادروان استاد فروزانفر هم ادب را به فلک منسوب داشته و نوشته است: «آسمان خمیده و دو تا در نظر می آید مانند کسی که به قصد تعظیم و تکریم قامت خویش را دوتا کند و از این رو فلک را با ادب شمرده است.^{۲۴}»

و زنده یاد استاد زرین کوب نیز آورده است: «آسمان که گویی دایم در پیشگاه حق از روی تعظیم پشت خویش را کمان وار دوتا می دارد، از پرتو ماه و خورشید پیوسته پرنور می ماند.^{۲۵}»

نیکلسون در تعلیقات چیزی در این باره ننوشته، اما در ترجمهٔ مصراع چنین آورده است^{۲۶}:

Through discipline this Heaven has filled with light....

و با به کار بردن کلمهٔ discipline در برابر کلمهٔ «ادب» دقت و آگاهی خود را در ترجمه به خوبی نشان داده است.

پیوستگی دو بیت

چنان‌که پیش از این اشاره شد، به نظر بنده، این دو بیت موقوف‌المعانی است، به نحوی که مصراع‌های اول دو بیت با یکدیگر و مصراع‌های دوم با یکدیگر کامل می‌شود؛ یعنی اگر شعر را چنین بخوانیم:

از ادب پرنور گشته است این فلک بد ز گستاخی کسوف آفتاب
وز ادب معصوم و پاک آمد ملک شد عزازیلی ز جرئت ردّ باب

منظور مولانا کاملاً روشن می‌شود: ادب در مصراع اول به همان خورشید اسناد داده شده و مولانا می‌فرماید خورشید تا زمانی که ادب را رعایت می‌کند و در مسیر مستقیم خود حرکت می‌کند، آسمان پرنور است؛ و به محض این که تخطی کرد، دچار روسیاهی و گرفتگی می‌شود؛ همان‌گونه که ملک در اثر رعایت ادب معصوم و پاک است و عزازیل (نام پیشین ابلیس که فرشته‌ای مقرب بود) در اثر گستاخی و نافرمانی روسیاه و راندهٔ درگاه شد.

از نقل مطالب بعضی شارحان دیگر که جز تکرار آنچه آوردیم نبود، به رعایت اختصار صرف نظر شد.

نتیجه

مولانا در باره کتاب آسمانی سروده است: «معنی قرآن ز قرآن پرس و بس.» این گفته در باره مثنوی خود او نیز کاملاً صادق است و برای گشودن دشواری‌های مثنوی باید «از ظن خود» دست برداشت و اسرار مثنوی را از درون خود آن جست و لازمه این کار در نظر گرفتن توالی و پیوستگی ابیات و ابواب و حکایات مثنوی و خواندن مکرر و مداوم آن و مأنوس شدن با زبان خاص مولاناست.

پی‌نوشت

۱. فروزانفر: ج ۱، ص ده (مقدمه)
۲. همان
۳. نیکلسون: شرح مثنوی، دفتر اول، ص ۴
۴. فروزانفر: ج ۱، ص دوازده (مقدمه)
۵. نیکلسون: شرح مثنوی، ص نود و سه مقدمه سید جلال‌الدین آشتیانی
۶. جلال‌الدین بلخی: مثنوی، دفتر اول، ص ۱۹۰
۷. همان، دفتر اول، ص ۸
۸. شیرازی، شاه‌داعی: ج ۱، صص ۱۶-۱۷
۹. لاهوری، محمدرضا: دفتر اول، ص ۱۵
۱۰. انقروی، اسماعیل: ج ۱، ص ۷۶
۱۱. بحرالعلوم: ص ۱۵
۱۲. سبزواری: ص ۱۷
۱۳. همان، ص ۱۶
۱۴. فروزانفر: ج ۱، ص ۷۶

۱۵. گلپینارلی: ج ۱، ص ۱۰۰
 ۱۶. انقروی: ج ۱، ص ۷۶
 ۱۷. فروزانفر: ج ۱، ص ۷۷
 ۱۸. خواجه ایوب: ج ۱، ص ۳۳
 ۱۹. فروزانفر: ج ۱، ص ۷۷
 ۲۰. نیکلسون: شرح، ج ۱، ص ۳۶
 ۲۱. جلال‌الدین بلخی: مثنوی، دفتر اول، ص ۲۴۵
 ۲۲. شیرازی، شاه داعی: ج ۱، ص ۱۶
 ۲۳. انقروی، اسماعیل: ج ۱، ص ۷۶
 ۲۴. فروزانفر: ج ۱، ص ۷۶
 ۲۵. زرین کوب، ج ۲، ص ۷۰۵
 ۲۶. نیکلسون: ترجمه، ص ۱۵

منابع و مأخذ

- انقروی، اسماعیل: شرح کبیر بر مثنوی معنوی مولوی، ترجمه از ترکی: دکتر عصمت ستارزاده، تهران، ۱۳۴۸.
 بحرالعلوم: شرح مثنوی، چاپ سنگی پیشاور، ۱۳۳۰ ه. ق
 جلال‌الدین محمد بلخی، مثنوی معنوی، تصحیح ر.ا. نیکلسون، به اهتمام دکتر نصرالله‌پور جوادی، امیرکبیر.
 خواجه ایوب: اسرارالغیوب، به تصحیح و تحشیه دکتر محمدجواد شریعت، اساطیر، تهران، ۱۳۷۷.
 زرین کوب، دکتر عبدالحسین: سرتی، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۶۴.

سبزواری، حاج ملاحادی، شرح اسرار، انتشارات سنایی، افست از چاپ سنگی ۱۲۸۵ هـ. ق.

شیرازی، شاه‌داعی: شرح مثنوی معنوی، به تصحیح محمد نذیر رانجه‌ها مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد، ۱۳۶۳.

فروزانفر، بدیع‌الزمان: شرح مثنوی شریف، جزو نخستین از دفتر اول، چاپ چهارم، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۶۷.

گلپینارلی، عبدالباقی: نثر و شرح مثنوی شریف، ترجمه و توضیح دکتر توفیق هـ. سبحانی، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۷۱.

لاهوری، محمدرضا: مکاشفات رضوی در شرح مثنوی معنوی، تصحیح رضا روحانی، انتشارات سروش، تهران، ۱۳۸۱.

نیکلسون، رینولد الین، ترجمه مثنوی به زبان انگلیسی، انتشارات سعادت، تهران، ۱۳۸۱.

نیکلسون، رینولد الین، شرح مثنوی معنوی مولوی، ترجمه و تعلیق حسن لاهوتی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۴.